

نظریه‌ای درباره کیفیت نزول قرآن

آیت الله صالحی نجف آبادی

اشاره: در عصر صحابه و تابعین، در مورد نزول قرآن سئوالی مطرح بود، بدین شرح که قرآن کریم می‌گوید:

«شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن»

که دلالت دارد قرآن به ماه رمضان نازل شد، و از طرفی معلوم است که قرآن در مدت بیست و سه سال دوران رسالت پیغمبر اکرم (ص) به تدریج نازل شده اتس و بین این دو مطلب تعارض دیده می‌شود، راه رفع تعارض و حل مشکل چیست؟

مقاله حاضر این موضوع را به تفصیل مورد بحث قرار داده و پاسخ‌هایی را که به این سؤال داده‌اند آورده و درباره صحت و سقم آنها سخن گفته و نظری را که صحیح دانسته ارائه کرده است.

دو نزول برای قرآن

یکی از روایات عامه می‌گوید: «قلت للصادق جعفر بن محمد: اخبرنى عن قول الله: شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن كيف انزل القرآن في شهر رمضان و انما انزل القرآن في مدة عشرين سنة؟ فقال: انزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان الى الات لم مو تم انزن م اليت الله به رفي ما ، شرب ، نفه) (۱).

محتوای این حدیث که سندش بی‌اعتبار است، مورد قبول گروه عظیمی از علمای عامه و بعضی از علمای خاصه واقع شده و باور کرده‌اند که قرآن دو نزول داشته است: یکی نزول دفعی که در ماه رمضان بوده و به زمین نرسیده و به رسول خدا (ص) وحی نشده است، بلکه در آسمان به بیت‌المعمور نازل گردیده است. و دیگری نزول تدریجی که به زمین رسیده و به تدریج در مدت رسالت پیغمبر اکرم (ص) بر قلب آن حضرت نازل شده و مکتوب و مدون گشته است، و این نزول تدریجی شروع شد در ماه رمضان نبوده، بلکه در ماه ربیع یا ربیع الاول بوده است.*

و از اینجا چیزی به نام بیت‌المعمور با مفهومی مبهم و غیرقابل تشخیص وارد فرهنگ اسلام و به تعبیر صحیح تر:وارد فرهنگ مسلمانان شده است.

در اینجا روش نکرده‌اند که فاصله بین دو نزول قرآن چند سال یا چند صد سال بوده و یا اصلاً فاصله‌ای نبوده است.

ما هنوز نتوانسته‌ایم باور کنیم که بیت‌المعمور به مفهومی که راویان عامه گفته‌اند و شرحش خواهد آمد، واقعیت خارجی دارد و ساخته خیال بعضی از صحابه وتابعین نیست، اگرچه آنان «البیت‌المعمور» واقع در سوره طور را با آن تطبیق کرده‌اند.

در اینجا برای روش شدن مطلب، بحث مبسوطی در رابطه با «البیت‌المعمور» و آنچه درباره آن گفته‌اند می‌اوریم که ضمن آن مسأله دو نزول که برای قرآن گفته‌اند به بحث گذاشته می‌شود و در مدخل بحث سخن کوتاهی درباره معنای صحیح «البیت‌المعمور» در سوره طور داریم.

سوگند به البیت‌المعمور یعنی کعبه

خداآوند در سوره «الطور» به چند چیز قسم یاد کرده است که کوه طور و خانه کعبه از آنهاست و نیز در سوره «الثین» به چند چیز قسم یاد کرده است که کوه طور و مکه از آنهاست. در سوره طور می‌فرماید: «والطور و کتاب مسطور فی رقّ منشور و البیت‌المعمور... انّ عذاب ربّک لواقع...». و در سوره الثین می‌فرماید: «وَالثَّيْنُ وَالرِّيْتُونَ وَطُورُ سَيْنِينَ وَهَذَا الْبَلْدُ الْأَمِينُ وَالرِّيْتُونَ وَطُورُ سَيْنِينَ وَهَذَا الْبَلْدُ الْأَمِينُ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تقویم...»

قسم یاد کردن خداوند به کوه طور و مکه و کعبه، به خاطر قداست آنها در نزد خداست و کعبه به نام «البیت‌المعمور» خوانده شده است، چون به وسیله زائرانش معمور و آباد می‌شود «انما يعمر مساجد الله من آمن بالله و اليوم الآخر...»

(۲) و مکه به نام «البلد الامین» خوانده شده، زیرا محل امن است، «من دخله کان آمنا». (۳)

کعبه در قرآن به نام «البیت الحرام» نیز خوانده شده است، چون حرمت خاصی برای آن مقرر گشته:

«جعل الله الكعبة البیت الحرام قیاماً للناس». (۴)،

و نیز نام «البیت العتیق» نامیده شده است، چون قدمت تاریخی دارد «ولیطوفوا بالبیت العتیق». (۵)

پس «البیت المعمور» و «البیت الحرام» و «البیت العتیق» هر سه به یک معنی است یعنی خانه کعبه.

با توجه به آیات یاد شده و تناسب بین معانی آنها روشن است که مقصود از «البیت المعمور» در سوره طور، خانه کعبه است. ولی صحابه و تابعین خواسته‌اند برای البیت المعمور معنای دیگری پیدا کنند که قداست آن بیش از قداست کعبه باشد و از این‌رو نظر خود را از زمین آسمانها نموده و در عوالم بالا معنای آن را طلب نموده‌اند. آنان در این رابطه از قوهء خیال استفاده کرده و مطالب عجیبی گفته‌اند که در اینجا به شرح گفته‌های آنان می‌پردازیم:

معنای البیت المعمور از زبان صحابه

معنای «البیت المعمور» در سوره «والطور» همان کعبه است که با زیارت زائران معمور می‌شود، چنان‌که به اعتبار حرمتش در قرآن به نام «البیت الحرام» خوانده شده و به اعتبار قدمتش در جای دیگر، «البیت العتیق» نام گرفته است، ولی صحابه و تابعین تحت تأثیر عشق به طرفه گویی و تمایل به القاء مطالب ماورائی و آسمانی، فکر خود را به عالم بالا برد و معنای این کلمه را در آسمانها جستجو کرده‌اند و با این احساس و تمایل در تفسیر این کلمه از خود تفنن و تنوع عجیبی نشان داده‌اند که در اینجا چند نمونه از آنها ذکر می‌شود:

۱- قتاده* گفته است:

«ذَكَرَ لَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَالَ يَوْمًا لِاَصْحَابِهِ: هَلْ تَدْرُونَ مَا الْبَيْتُ الْمُعْمُورُ؟ قَالُوا: إِنَّهُ وَرَسُولُهُ اعْلَمُ، قَالَ: فَإِنَّهُ مَسْجِدٌ فِي السَّمَاءِ بِحِيَالِ الْكَعْبَةِ، لَوْخَرَّ، خَرَ عَلَيْهَا، يَصْلَى كُلَّ يَوْمٍ فِيهِ سَبْعُونَ الْفَ مَلَكًا اِذَا خَرَجُوا مِنْهُ لَمْ يَعُودُ وَاَخْرَ مَا عَلَيْهِمْ». (۶)

یعنی برای ما نقل شده که رسول خدا(ص) روزی از اصحاب خود پرسید: آیا می دانید بیت المعمور چیست؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند، فرمود: بیت المعمور مسجدی است در آسمان در مقابل کعبه که اگر بیفتند روی کعبه می افتد، در هر روزی هفتاد هزار فرشته در آن نماز می خوانند که وقتی از آن خارج می شوند دیگر به آن باز نمی گردند.

عایشه نیز به رسول خدا(ص) انسبت داده که آن حضرت فرمود: «أَنَّ هَذِهِ الْكَعْبَةَ بِحِيَالِ الْبَيْتِ الْمُعْمُورِ الَّذِي فِي السَّمَاءِ، يَدْخُلُ ذَلِكَ الْمُعْمُورَ سَبْعُونَ الْفَ مَلَكًا لَا يَعُودُنَّ إِلَيْهِ إِلَيْ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَوْ وَقَعَ حَجَرٌ مِنْهُ لَوْقَ عَلَى ظَهَرِ الْكَعْبَةِ». (۷)

یعنی این کعبه در مقابل بیت المعمور است که در آسمان قرار دارد و هفتاد هزار فرشته داخل آن می شوند - یعنی در هر روزی - که تا قیامت به آن باز نمی گردند، اگر سنگی از بیت المعمور بیفتند روی کعبه می افتد.

در اینجا قتاده و عایشه توضیح نداده اند که با توجه به حرکت دائمی زمین این جمله که گفته اند: «بیت المعمور محاذی کعبه است» چه معنایی دارد؟ البته آن دو از حرکت زمین خبر نداشته اند.

و نیز توضیح نداده اند که آیا مقصودشان از این جمله که می گویند: «اگر بیت المعمور بیفتند یا اگر سنگی از آن بیفتند روی کعبه می افتد» این است که بیت المعمور نیز مانند کعبه از سنگ و سیمان و مواد زمینی ساخته شده است.

۲- ضحاک (به تصویر صفحه مراجعه شود) بن مزاحم مفسر معروف گفته است:

«الْبَيْتُ الْمُعْمُورُ انْزَلَ مِنَ الْجَنَّةِ فَكَانَ يَعْمَرُ بِمَكَّةَ فَلِمَّا كَانَ الْغُرْقُ رَفَعَهُ اللَّهُ فَهُوَ فِي السَّمَاءِ السَّادِسَةِ يَدْخُلُهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ الْفَ مَلَكًا مِنْ قَبْلِيَّةِ ابْلِيسِ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ إِلَيْهِ أَحَدٌ يَوْمًا وَاحِدًا». (۸)

یعنی بیت المعمور از بهشت فرود آمد و در مکه نصب شد و عبادتگاه مردم بود، پس طوفان نوح که پدید آمد خدا آن را به آسمان ششم بر دو در آنجا در هر روزی هفتاد هزار فرشته که از قبیل ابلیس هستند برای عبادت داخل آن می‌شوند و دیگر نوبتشان نمی‌شود که داخل آن شوند.

(*) قتاده بن دعامه مفسر معروف، نایبنا متولد شد، او از انس بن مالک روایت می‌کند و اوزاعی از او روایت می‌کند گفته‌اند از افرادی بلاواسطه نقل حدیث می‌کرد که خود از آنان نشنیده بود، او در سال ۱۱۷ در ۵۶ سالگی در واسط در گذشت (تهدیب التهدیب، ج ۸ ص ۳۵۱ به بعد).

((به تصویر صفحه مراجعه شود)) ضحاک بن مزاحم، مفسر معروف از ابو هریره روایت می‌کند و مقاتل بن حیان از او روایت می‌کند، ضحاک در سال ۱۰۵ یا ۱۰۶ هجری وفات کرده است (تهدیب التهدیب، ج ۴، ص ۴۵۳).

نظیر سخن ضحاک را ربع بن انس نقل کرده و گفته است: «انَّ الْبَيْتُ الْمُعْمُورُ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَوْضِعُ الْكَعْبَةِ فِي زَمَانِ آدَمَ (ع) فَلَمَّا كَانَ زَمَانُ نُوحَ (ع) أَمْرَهُمْ أَنْ يَحْجُّوا فَابْوَا عَلَيْهِ وَعَصُوهُ فَلَمَّا طُغِيَ الْمَاءُ رُفِعَ فَجَعَلَ بِحَذَائِهِ فِي السَّمَاءِ الدَّيْنِيَا فَيُعِمِّرُهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَوْنَ الْفَ مَلْكٌ ثُمَّ لَا يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ حَتَّى يَنْفَخَ فِي الصُّورِ، قَالَ: فَبُوَا اللَّهُ لَابْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ حِيثُ كَانَ، قَالَ تَعَالَى: «وَإِذَا بَوَأْنَا لَابْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ اَنْ لَا تَشْرِكَ بِي شَيْئًا» (۹)

یعنی بیت المعمور در زمان آدم در زمین در محل کعبه بود و در زمان نوح او دستور داد مردم آن را زیارت کنند ولی مردم تمرد کردند پس هنگام طغیان آب آن را بالا بردند و در آسمان اول در مقابل کعبه قرار دادند و در هر روزی هفتاد هزار فرشته با عبادت خود آن را معمور می‌کنند و تا قیامت دیگر به آن بر نمی‌گردند، پس آنگاه خدا در همان جای بیت المعمور در زمین برای ابراهیم مکان بیت و کعبه را مقرر کرد.

در اینجا ضحاک بن مزاحم توضیح نداده است که فرود آمدن بیت المعمور از بهشت به زمین چه مفهومی دارد؟ آیا مقصود از بهشت همان بهشت موعود است یا بهشت دیگر؟ و آیا آن بیت المعمور که از بهشت آمد از همین مواد زمینی مانند سنگ و سیمان ساخته شده بود یا مواد دیگر؟ چرا فقط فرشته‌هایی که از قبیله ابلیس هستند در آسمان اجازه ورود به بیت المعمور را دارند، نه فرشته‌های دیگر؟ و نیز ضحاک و ربع بن انس درباره

محل بیت المعمور سخن خود را هماهنگ نکرده‌اند و ضحاک محل آن را آسمن اول تعیین کرده است، و ربيع بن انس آسمان ششم.

۳- ابو هریره به رسول خدا(ص) نسبت داده است که فرمود: «فِي السَّمَاءِ السَّابِعَ بَيْتٌ يُقَالُ لَهُ الْمُعْمُورُ بِحَيَالِ الْكَعْبَةِ، وَفِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ نَهْرٌ يُقَالُ لَهُ: الْحَيَّانُ يَدْخُلُهُ جَبَرِيلٌ كُلَّ يَوْمٍ فَيَنْغَمِسُ فِي إِنْجَامِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ فَيَنْتَفِضُ اِنْتِفَاضَةً يَخْرُجُ عَنْهُ سَبْعُونَ أَلْفَ قَطْرَةً يَخْلُقُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ مَلْكًا يُؤْمِنُونَ أَنَّ يَأْتُوا بِالْبَيْتِ الْمُعْمُورِ فَيُصَلِّوْنَ فِيهِ فَيَفْعَلُونَ ثُمَّ يَخْرُجُونَ فَلَا يَعْوِدُونَ إِلَيْهِ أَبْدًا وَيَوْلَى عَلَيْهِمْ أَحَدُهُمْ يُؤْمِنُ أَنَّ يَقْفَى بِهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَوْقِفًا يَسْبِحُونَ اللَّهَ فِيهِ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ». (۱۰)

یعنی در آسمان هفتم بیتی هست به نام بیت المعمور در مقابل کعبه، و در آسمان چهارم نهری هست به نام نهر حیوان، جبرئیل هر روزی یک نوبت در آن نهر آب تنی می‌کند و بیرون می‌آید و بالهای خود را می‌تکاند و از بالهایش هفتاد هزار قطره آب می‌چکد و از هر قطره‌ای یک فرشته خلق می‌شود و این هفتاد هزار فرشته مأمور می‌شوند و بیت المعمور در آسمان هفتم بروند و در آن نماز بخوانند و بیرون بیایند و این فرشته‌ها به بیت المعمور رفته در آنجا نماز می‌خوانند و بیرون می‌آینند و دیگر هرگز به بیت المعمور بر نمی‌گردند، آنگاه یکی از این فرشته‌ها امیر آنان می‌شود و در محلی از آسمان متوقفشان می‌کند که تا قیامت تسیح خدا گویند.

(*) ربيع بن انس از حسن بصری روایت می‌کند و در خلافت منصور دوایقی در سال ۱۳۹ یا ۱۴۰ وفات کرده است. (تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۲۸).

در اینجا ابو هریره روشن نکرده است که آیا جبرئیل هم یک موجود جسمانی است که آب تنی هم می‌کند و...؟ و آیا آب نهر حیوان مزبور از جنس همین آبهای زمین است که از اکسیژن و هیدروژن ترکیب شده است یا از جنس دیگر؟

۴- انس بن مالک به رسول خدا(ص) نسبت داده است که درباره سفر معراج فرمود: «...ثُمَّ عَرَجَ بِنَا إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ... فَفَتَحَ لَنَا فَإِذَا إِنَّا بِابْرَاهِيمَ مَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَيْتِ الْمُعْمُورِ...» (۱۱)

یعنی پس از آن ما را به سوی آسمان هفتم بالا بردند...پس درب آسمان هفتم برای ما گشوده شد، ناگهان دیدم ابراهیم پشت خود را به بیت المعمور تکیه داده است و در آنجا حضور دارد.

در اینجا انس بن مالک توضیح نداده است که اگر بیت المعمور از مواد جسمانی ساخته شده است که در زمان حضرت نوح مردم مأمور بودند آن را زیارت کنند حضرت ابراهیم در عالم بزرخ که روحش در کالبدش نیست چگونه به دیوار بیت المعمور که از مواد جسمانی است تکیه می‌دهد؟!

۵- به حضرت علی (ع) نسبت داده‌اند که از وی درباره بیت المعمور پرسیدند، فرمود: «ذلک الضرّاح بیت فوق سبع سماوات تحت العرش یدخله کلّ يوم سبعون الف ملک ثمّ لا يعودون اليه الى يوم القيمة». (۱۲)

یعنی بیت المعمور همان ضراح (به تصویر صفحه مراجعه شود) است، بیتی است فوق هفت آسمان در زیر عرش، در هر روزی هفتاد هزار فرشته در آن داخل می‌شوند و دیگر به آن بر نمی‌گردند.

ضمناً ناقلان این اخبار درباره محل بیت المعمور شش قول مختلف نقل کرده‌اند:

قول اول-آسمان اول

قول دوم-آسمان سوم

قول سوم-آسمان چهارم

قول چهارم-آسمان شش

قول پنجم-آسمان هفتم

قول ششم- فوق هفت آسمان در زیر عرش. (۱۳)

آنچه تا اینجا گفته شد بخشی از طرفه گویی‌های ماورائی صحابه و تابعین درباره بیت المعمور بود.

جمع‌بندی گفته‌های صحابه

خلاصه مطالب صحابه و تابعین درباره بیت المعمور چنین می‌شود:

۱-بیت المعمور، مسجدی است که آن را از بهشت به زمین آورده بودند.

۲-وقتی که بیت المعمور را از بهشت آورده آن را در جای کعبه نصب کردند تا عبادتگاه مردم باشد.

۳-حضرت نوح(ع) مردم را دعوت کرد آن را زیارت کنند ولی مردم تمدد کردند و در هنگام طوفان بیت المعمور را از زمین به آسمان بردنند تا عبادتگاه فرشتگان باشد.

(*) انس بن مالک انصاری معروف به خادم رسول الله(ص) یکی از صحابه است او در بصره در حدود سال ۹۰ هجری وفات کرد، در حالی ه حدود ۱۰۰ سال داشت، گویند: او هشتاد پسر و دو دختر از صلب خود داشت. وی از رسول خدا(ص) و جمع کثیری روایت می‌کند و حسن بصری و جمع کثیری از او روایت می‌کنند. (اسد الغابه، ج ۱/ ص ۱۲۸).

((به تصویر صفحه مراجعه شود)) در تفسیر طبری در نقلی به جای «ضراح» «ضریح» ذکر شده است. (تفسیر طبری، جزء ۲۷، ص ۱۷).

۴-در هر روز هفتاد هزار فرشته در بیت المعمور نماز می‌خوانند و تا قیامت به آن بر نمی‌گردند.

۵-فرشته‌هایی که در بیت المعمور نماز می‌خوانند از قبیله ابليس هستند.

۶-این هفتاد هزار فرشته از قطره‌های آبی که از بالهای جبرئیل می‌ریزد خلق می‌شوند.

۷-در هر روز جدیدی هفتاد هزار فرشته جدید برای نماز خواندن در بیت المعمور خلق می‌شوند.

۸-هر هفتاد هزار فرشته‌ای که در هر روزی خلق می‌شوند فقط یک بار در بیت المعمور نماز می‌خوانند و سپس تحت فرمان یکی از آنان در محلی از آسمان متوقف می‌شوند و تا قیامت تسیح خدا می‌گویند.

۹- حضرت ابراهیم(ع) در آسمان هفتم تکیه به دیوار بیت المعمور داده است و در آنجا حضور دارد.

۱۰- بیت المعمور در آسمان محاذی کعبه است و مورد احترام ملائکه می‌باشد، همانطور که کعبه مورد احترام مردم است.

۱۱- محل بیت المعمور در آسمان اول یا سوم، یا چهارم، یا ششم، یا هفتم، و یا مافوق هفت آسمان زیر عرش خداست.

برتری بیت المعمور از کعبه!

کسانی که مصدق «البیت المعمور» در سوره «و الطور» را در آسمان‌ها جستجو کرده‌اند خواسته‌اند بگویند: بیت المعموری که ما معرفی می‌کنیم و جای آن را در آسمان تعیین کرده‌ایم به سه دلیل از کعبه افضل است:

دلیل اول، محل آن در آسمان است و آسمان از زمین برتر است.

دلیل دوم، زائران و نمازگزاران در بیت المعمور بسیار بیشتر از زائران کعبه هستند زیرا در هر روز هفتاد هزار فرشته در بیت المعمور نماز می‌خوانند که دیگر تا قیامت نوبتشان نمی‌شود به آن بر گردند. عدد هفتاد هزار را که در عدد روزهای یک سال قمری یعنی ۳۵۵ ضرب کنیم حاصل ضرب آن بیست و چهار میلیون و هشتصد و پنجاه هزار خواهد شد، این عدد بزرگ بیست و چند میلیونی فقط مربوط یک سال است.

و می‌دانیم که معمور بودن کعبه و بیت المعمور به این است که نمازگزاران و زائران در آنها رفت و آمد کنند و هر چه تعداد زائران بیشتر باشد، میزان معمور بودن آنها بالا می‌رود و ناگفته پیداست که تعداد زائران کعبه خیلی کمتر از مقدار قریب به بیست و پنج میلیون در یک‌سال است که تعداد زائران بیت المعمور به نقل روایات بود.

به این سه دلیل بیت المعمور از کعبه افضل است و بنابراین باید «بیت المعمور» در سوره «و الطور» که خدا به آن قسم یاد کرده است به بیت المعمور آسمانی که عبادتگاه فرشتگان است تفسیر شود، نه به کعبه زمینی که عبادتگاه مردم خاکی و احیاناً آلوده به گناه است.

ابتکار ابو هریره!

ابو هریره* برای اینکه تعداد فرشتگانی که در هر روز در بیت المعمور نماز می‌خوانند هرگز کمتر از هفتاد هزار نشود، قصه آب تنی کردن جبرئیل را مطرح کرده و گفته است: یکی از وظائف جبرئیل این است که روزی یکبار در نهر حیوان در آسمان چهارم آب تنی کند و از آب بیرون آید و بالهای خود را تکان دهد تا هفتاد هزار قطره آب نه کمتر و نه بیشتر از بالهایش بریزد و از هر قطره یک فرشته خلق شود و این هفتاد هزار فرشته در بیت المعمور یک بار نماز بخوانند و بیرون بروند و دیگر به آن باز نگردند و روزهای دیگر باز همین کار جبرئیل و فرشته‌های خلق الساعه تکرار گردد و این عمل تا روز قیامت ادامه باید. با این ابتکار ابو هریره دیگر احتمال کم شدن تعداد فرشته‌هایی که باید هر روز در بیت المعمور نماز بخوانند وجود نخواهد داشت و از این بابت نگرانی وجود ندارد!

طرفه گویی و سخنان ماورایی

می‌بینیم که صحابه و تابعین چگونه در تفسیر «البیت المعمور» به طرفه گوئی و سخنان ماورائی پرداخته‌اند و هر کس هر جه دلش خواسته است به زبان آورده و اجتهاد خود را و یا بهتر بگوئیم: خواسته نفس خود را گفته است و کسی هم گفته‌های آنان را نقد نکرده است.

طبيعي است در عصری که ابو هریره و همفکران او مورد احترام و حمایت حکومت بنی امیه هستند و گفته‌های آنان بر جامعه اسلامی حاکم است هنگامی که ابو هریره در باره بیت المعمور طبق هوای نفس خود سخنی می‌گوید، دیگران می‌پذیرند و یا ناچارند پذیرند، آنگاه نظرها و گفته‌های ابو هریره‌ها از عصر صحابه به عصر تابعین منتقل می‌شود و به عنوان نظرها و گفته‌های صحیح تلقی به قبول می‌گردد و به نسلهای بعد می‌رسد و رفته رفته در محیطهای تفسیر قرآن همه‌جا زبان به زبان و کتاب به کتاب نقل و منتشر می‌شود به طوری که همه گمان می‌کنند سخن صحیح و حرف آخر همان است که ابو هریره‌ها گفته‌اند.

تا آنجا که در نیمه دوم قرن سوم هرجی وقتی که نوبت به ابن جریر طبری، مفسّر (*) ابو هریره دوسری فقط سه سال از حیات رسول خدا(ص) در کرد که است ولی با این وصف از همه اصحاب آن حضرت بیشتر نقل حدیث کرده است و بیش از هشتاد نفر از صحابه و تابعین از او نقل حدیث کرده‌اند او در زمانی از طرف عمر والی بحرین شد و در سال ۵۷ یا ۵۸ هجری در سن ۷۸ سالگی وفات کرد. (اسد الغابه، ج ۵، ص ۳۱۵).

درباره دروغگویی ابو هریره و بی اعتباری حدیث‌های او کتابهای مستقلی نوشته‌اند و از جمله علامه سید عبد الحسین شرف الدین کتابی به نام ابو هریره نوشته و نقاب از چهره واقعی او بر گرفته است جزاء الله.

معروف می‌رسد با اینکه او عالم صاحب نظری است جرأت نمی‌کند درباره آنچه صحابه و تابعین در مورد بیت المعمور گفته‌اند نقدی بنویسد و از اینرو در تفسیر سوره «و الطور» به همان نقلهایی که از صحابه و تابعین درباره بیت المعمور رسیده است اکتفاء می‌کند و فقط هنگام نقل سخنان آنان درباره معنای «البیت المعمور» تردیدی را که خود درباره صحت گفته‌های آنان دارد با عبارت «فیما ذکر» اظهار می‌کند و می‌گذرد.

چون اگر همین طبری فرض ایجاد حديث ابو هریره را که به پیغمبر نسبت داده است نقد ورد کند او را متهم می‌کنند که به حدیث رسول الله(ص) طعن زده است، و تحمل عوارض این اتهام برای وی آسان نیست.

نقل کرده‌اند: محدثی در حضور هارون الرشید حدیثی را به رسول خدا(ص) نسبت داد که در آن آمده بود: «آدم و موسی با هم مجاجه کردند». یکی از بزرگان قریش که حاضر بود گفت: موسی در کجا با آدم ملاقات کرد؟ هارون به غضب آمد و گفت: این زندیق به حدیث پیغمبر(ص) طعن می‌زند، شمشیر و سفره چرمی بیاورید و گردن او را بزنید، آن محدث با التماس و الحاج زیاد هارون را از فکر کشتن آن بزرگ قرشی منصرف کرد. (۱۴)

می‌بینیم که افکار ابو هریره‌ها در قالب حدیث‌های منسوب به رسول خدا(ص) تا چه اندازه بر فضای جو اسلامی حاکم شده بود که حتی شخصیت اجتماعی و بزرگی آن بزرگ قرشی مانع از این نمی‌شود که هارون دستور قتل او را بدهد! دستور قتل در مقابل این سوال منطقی وی که موسی در کجا با آدم ملاقات کرد؟

سرایت این افکار به محیط شیعه

افکار ابو هریره‌ها در قالب حدیث چنان بر محیط‌های علمی جامعه اسلامی مسلط گشته بود که مفسر بزرگ شیعه مرحوم طبرسی هنگام نوشتن تفسیر سوره «و الطور» وقتی که منابع عامه مراجعه می‌کند تحت تأثیر روایات وارد شده (به تصویر صفحه مراجعه شود)

از صحابه و تابعین در باهر معنای «البیت المعمور» آن را به معنای همان بیت آسمانی که صحابه و تابعین گفته‌اند: مقابل کعبه قرار دارد تفسیر می‌کند، و حتی حدیث ابو هریره را که در این باره از او نقل شده در مجمع البيان ذکر می‌نماید (۱۵) بدون اینکه آن را نقد کند یا تعلیقه‌ای برای آن بنویسد و این موجب تعجب و تأسف است.

اگرچه با توجه به سلطه این افکار و اخبار بر محیط تفسیر، این تعجب زائل می‌شود ولی تأسف باقی می‌ماند.

هیچیک از این نقلهایی که در تفسیر «البیت المعمور» از منابع عامه آورده‌یم از نظر سند اعتبار ندارد و نمی‌توان به مضمون آنها معتقد شد، اگرچه بعضی از آنها را به رسول خدا (ص) و حضرت علی (ع) نیز نسبت داده‌اند، ولی اینها چون سند صحیح ندارند، در حد حجیت نیستند و نباید آنها را به عنوان نقلهای قابل اعتماد تلقی کرد و احتیاط دینی اقتضاء دارد که این نقلها را به عنوان نقلهای مشکوک به شمار آوریم. و روی این مبنای نمی‌توان به استناد این روایات معتقد شد که «البیت المعمور» واقع در سوره «و الطور» به همان معنایی است که ابو هریره‌ها گفته‌اند!

این مطالب به ظن قوی ساخته، فکر و خیال بعضی از صحابه و تابعین بی احتیاط است.

بازی با وحی الهی

گروهی از صحابه و تابعین بی احتیاط طبق سلیقه‌های شخصی خود هر چه خواسته‌اند درباره کیفیت نزول وحی و تفسیر آیات قرآن و سایر امور مربوط به قرآن گفته‌اند و گاهی به تالی فاسدهای سخنان خود نیند یشیده‌اند. مثلاً از سهل بن سعد صحابی نقل کرده‌اند که گفته است: «انزلت» (و كلوا و اشربوا حتیٰ يتبيّن لكم الخيط الاييض من الخيط الاسود» (۱۶) و لم ينزل «من الفجر» فكان رجال اذا ارادوا الصوم ربط احدهم في رجليه الخيط الاييض و الخيط الاسود فلا يزال يأكل و يشرب حتىٰ يتبيّن لهرؤيتهما فأنزل الله بعد «من الفجر» فعلموا انما يعني الليل و النهار» (۱۷)

يعنى آيه ياد شده که مى گويد: «در شباهی ماه رمضان بخوريد و بیاشاميد تا وقتی که خيط سفید از خيط سیاه شناخته شود» نازل شد ولی کلمه «من الفجر» در دنباله آن نبود، پس مدتی بعضی از مردم وقتی که مى خواستند بدانند در شب ماه رمضان تا کی مى توانند غذا بخورند یک ریسمان سفید و یک ریسمان سیاه به پای خود مى بستند و مشغول خوردن مى شدند و به آن دو ریسمان نگاه مى کردند تا ببینند کی با روشن شدن هوا ریسمان سفید از ریسمان سیاه شناخته مى شود تا دیگر غذا نخورند* - آنان نمی دانستند که مقصود از خيط ايض سفیده فجر صادق است - پس خدا بعدا کلمه «من الفجر» را نازل کرد تا معلوم کند که مقصود از خيط ايض، فجر صادق است.

کسانی که این افسانه را ساخته‌اند توجه نکرده‌اند که گفته آنان مستلزم این است که نعوذ بالله خدا نمی داند وحی را باید چگونه و با چه کیفیت و کمیتی بفرستد و پس از آنکه بعضی از مسلمانان تا مدتی کار اشتباھی انجام مى دهند خدا تازه متوجه مى شود که آیه مزبور که «من الفجر» را کمبود دارد و این کلمه را جداگانه نازل می کند تا رفع کمبود بشود!

مى بینيم که اين افراد در جهل و خودسری تا کجا پيش رفته و چگونه با وحی الهی بازی کرده‌اند و هر چه هواي نفس (*بدون تردید مسلمانان هنگام سحر زیر نور چراغ غذا می‌خورده‌اند و در اين صورت رنگ ریسمان سفید و سیاه را از همان اول تشخيص مى داده‌اند، معلوم نیست سازندگان اين داستان مى خواهند چه بگويند؟ اگر مى خواهند بگويند: مسلمانان در تاریکی غذا می‌خورده‌اند که این قابل قبول نیست و اگر قبول دارند که زیر نور چراغ غذا می‌خورده‌اند در این صورت برای تشخيص ریسمان سفید از سیاه نیازی ندارند که صبر کنند تا سفیده صبح بدند.

آنان اقتضاء نموده است گفته‌اند و به خدا و رسول نسبت داده‌اند!

همین گونه افراد بوده‌اند که کلمه «الْبَيْتُ الْمُعْمُورُ» را به معنای ساختمانی در آسمان با آن تفصیلاتی که قبل گذشت تفسیر و مطرح کرده‌اند تا بگویند: بیت المعمور در آسمان با نماز خواندن این فرشتگان با این کمیت بسیار بالا معمور می‌شود، در حالی که معمور شدن کعبه با زیارت انسانها با کمیت بسیار کمتر انجام می‌گردد!

رابطه بیت المعمور با نزول قرآن

ذهنیتی که در عصر اصحاب و تابعین در مورد بیت المعمور به وسیله منقولات آنان به وجود آمده بود به حل مشکلی که درباره نزول قرآن پیش امد کمک کرد، البته طبق سلیقه کسانی که به منطقی بودن گفته‌های خود نمی‌اندیشند.

مشکل این است که از طرفی در قرآن آمده است: «شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن» (۱۸) و «انا انزلناه فى ليلة مباركة» (۱۹)

(۲۰) و «انا انزلناه فى ليلة القدر» (۲۱) که از این آیات معلوم می‌شود قرآن در ماه رمضان و در شبی مبارک و شب قدر نازل شده است.

واز طرفی از تاریخ قرآن معلوم است که قرآن در طول بیست و سه سال دوران نبوت رسول خدا(ص) به تدریج قسمت به قسمت طبق نیاز زمان بر رسول اکرم(ص) نازل گشته است.

برای حل مشکل گفته‌اند: قرآن یک نوبت به طور دفعی جملگی به صورت کامل در آسمان به بیت المعمور نازل شده، و بعداً به تدریج قسمت به قسمت طبق نیاز زمان و در زمین بر قلب رسول خدا(ص) نازل گشته است.

از ابن عباس نقل کرده‌اند که در این رابطه گفته است:

«...ان ليل القدر هي الليله المباركه وهى في رمضان، نزل القرآن جملة واحدة من الزبر الى البيت المعمور وهو موقع النجوم في السماء الدنيا حيث وقع القرآن، ثم نزل على محمد(ص) بعد ذلك في الامر والنهي وفي الحروب رسلا». (۲۲)

يعنى شب قدر همان شب مبارڪ است و در رمضان قرار دارد، قرآن جملگى به طور دفعى از «زبر» به بيت المعمور نازل شد و بيت المعمور موقع ستاره‌ها در آسمان دنياست، همانجا كه قرآن فروود آمد. پس از آن قرآن در قسمتهای گوناگون قطعه قطعه بر محمد(ص) نازل شد كه حاوی امر و نهی است و درباره مسائل جنگ‌ها سخن می‌گويد.

فائلان به وجود بيت المعمورى كه ابوهيره‌ها ترسیم کرده‌اند و شرح آن گذشت جهت حل مشکل ياد شده، راه حل مزبور را ذكر کرده‌اند كه برای قرآن دو نزول بوده است، يكى دفعى و ديگرى تدریجي.

ما اطمینان نداريم كه اين راه حل از مغز ابن عباس تراوش کرده باشد، زيرا وي مردي با هوش و نكته سنج بود و در طول ملازمت و مصاحبته با حضرت على(ع) از امام کسب علم کرده است و بسياري از مسائل دقيق را خوب می‌فهميد و تقرير می‌کرد، و بعيد است كه اين راه حل دور از ذهن را ابن عباس ابداع کرده باشد. و اين احتمال وجود دارد كه در عصر خلفاء عباسی اين راه حل را به ابن عباس که جد اين خلفاء بود نسبت داده باشند تا مورد تأييد خلفاء واقع شود و در جامعه ترويج گردد.

در اينجا ابهاماتی وجود دارد كه فائلان به اين راه حل باید درباره آنها توضیح بدهند، آن مسائل به قرار ذيل است:

۱- چه ضرورتی ایجاب می‌کرد كه قرآن دو نزول داشته باشد. يكى دفعى در آسمان و ديگرى تدریجي در زمین و بر قلب رسول خدا با اينكه يك نزول تدریجي کافى بود؟

۲- آيا در بيت المعمور كه مسجدی است در آسمان شخصی وجود داشت كه وحی قرآنی را دریافت کند؟ اگر وجود داشت او انسان بود یا فرشته؟ اگر انسان بود او کیست؟ و اگر فرشته بود نامش چیست؟

۳- اگر شخصی در بيت المعمور نبود که وحی قرآنی را دریافت کند، آيا قرآنیه خود بيت المعمور نازل شد؟ و به عبارت ديگر: آيا بيت المعمور خودش وحی را دریافت کرد؟

۴- اگر چنین است آيا بيت المعمور دارای شعور و ادراك و استعداد دریافت وحی است؟

۵- آیا بیت المعمور این وحی قرآنی را از خدا دریافت کرد یا از جبرئیل؟

۶- آیا قرآنی که به بیت المعمور نازل شد در کتابی نوشته و ثبت گردیده بود در آنجا نهاده شد؟

۷- آیا پس از آنکه به تدریج قرآن به طور کامل به قول آنان از بیت المعمور بر رسول خدا(ص) نازل شد باز هم قرآنی که در بیت المعمور بود باقی ماند؟

۸- اگر باقی ماند چه ضرورتی باقی ماندنش را ایجاب می کرد؟ نسخه قرآن زمینی راهنمای مردم است، که باید به آن عمل کنند تا رستگار شوند، نسخه قرآن بیت المعموری راهنمای چه کسانی است؟

۹- آیا راهنمای هیچکس نیست و به صورت موجودی عاطل و بی اثر همچنان در بیت المعمور باقی است تا قیامت؟!

گمان می رود کسانی که قرآن بیت المعموری را مطرح کرده‌اند اگر با اینگونه سؤالات و ابهامات رو برو می شدند نزول قرآن را به بیت المعمور مطرح نمی کردند.

سلط گفته گروه ابو هریره آنچه از منابع عامه درباره بیت المعمور و نزول قرآن در آن نقل کردیم در محیطهای علمی و تفسیری عامه به عنوان قول و فکر مسلط شناخته شد و چون از ناحیه گروه ابو هریره که مورد حمایت و تأیید حکومت بودند ابداع و ترویج گشته بود کسی جرأت مخالفت با آن را نداشت.

به دنبال این جریان بود که این فکر در بین مفسران قرآن از قرنی به قرن دیگر منتقل می شد. مفسران آن را اجماعی و غیرقابل تردید تلقی می کردند و این نظر بین مفسران عامه پیوسته اظهار و تکرار می گشت.

قرطی مفسّر بزرگ عامه در قرن هفتم هجری می‌نویسد: «لَا خَلَافٌ فِي أَنَّ الْقُرْآنَ أُنزِلَ مِنَ الْلَّوْحِ الْمَحْفُوظِ لِيَأْتِيَ الْقَدْرُ جَمْلَةً وَاحِدَةً فَوْضَعٌ فِي بَيْتِ الْعَزَّةِ فِي سَمَاءِ الدُّنْيَا ثُمَّ كَانَ جَبَرِيلُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْزُلُ بِهِ نَجْمًا نَجْمًا فِي الْأَوَامِرِ وَالنَّوَاهِي وَالْأَسْبَابِ وَذَلِكَ فِي عَشَرِينَ سَنَةً». (۲۲)

يعنى در این مطلب اختلافی نیست که قرآن از لوح محفوظ در شب قدر جملگی نازل شد و آن را در بیت العزة یعنی بیت المعمور نهادند که در آسمان دنیاست و پس از آن جبرئیل که درود خدا بر او باد قسمت به قسمت، آن را در اوامر و نواهی و اسباب نزول دیگر نازل می‌کرد و این نزول تدریجی در بیست سال به انجام رسید.

اینکه قرطی می‌گوید: «در این مطلب اختلافی نیست» دلیل است که در قرن هفتم هجری یعنی عصر قرطی فکر مسلط در مورد نزول قرآن همان دو نزول یکی دفعی و دیگری تدریجی بوده است که از صحابه و تابعین به نسلهای بعد رسیده بود.

بدیهی است این فکر از همان زمانی که تألیف کتابهای تفسیر و حدیث شروع شد یعنی در قرن دوم هجری در محیط اسلامی از قول صحابه و تابعین در دفاتر حدیث و تفسیر ثبت گشت و می‌توان گفت: از اواسط قرن دوم هجری به بعد از این فکر روز به روز شایع‌تر می‌شد تا آنکه به عنوان فکر مسلط و غیرقابل خدشه همه‌جا مطرح گشت و قهراً مورد قبول واقع شد و کسی مناقشه نکرد.

انتساب این فکر به امام صادق

در نیمه دوم قرن دوم هجری، این فکر به وسیله راویان بی‌احتیاط اهل سنت به امام صادق (ع) نسبت داده شد و در کتابهای حدیث وارد گشت و از آن پس محدثان شیعه آن را از عamee گرفته و در کتابهای حدیثی خود درج کردند و حتی بعضی از محدثان شیعه به صحت آن معتقد شدند. شیخ صدوq در کتاب امالی در این رابطه حدیثی را که راویان اصلی آن از اهل سنت هستند بدین صورت نقل می‌کند: «حدثنا احمد بن محمد بن یحیی العطار قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن القاسم بن محمد الاصبهانی عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غیاث قال: قلت للصادق جعفر بن محمد: اخبرني عن قول الله: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» كيف انزل القرآن في شهر رمضان و انما انزل القرآن في مدة عشرين سنة اوله و آخره؟ فقال: انزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان الى البيت المعمور ثم انزل من البيت المعمور في مدة عشرين سنة» (۲۳)

یعنی احمد بن محمد بن یحیی العطار برای ما از سعد بن عبد الله نقل کرد و او از قاسم بن محمد اصفهانی و او از سلیمان بن داود منقری و او از حفص بن غیاث که او گفت: به عصر بن محمد صادق گفتم: درباره قول خدا که می‌گوید: «شهر رمضان الذي انزل في القرآن»

برای من توضیح بده که چگونه قرآن در ماه رمضان نازل شد با اینکه می‌دانیم قرآن از اول تا آخر در مدت بیست سال نازل شده است؟ عصر بن محمد گفت: قرآن جملگی و یکپارچه به طور دفعی به بیت المعمور نازل شد و سپس در مدت حدیث است.

۳- راوی پنجم آن یعنی حفص بن غیاث متهم است که هم حافظه‌اش ضعیف بوده و هم حدیثها را از حافظه نقل می‌کرده و هم مدلس بوده و حدیث را از کسی نقل می‌کند که آن را از او نشنیده بوده ولی وانمود می‌نماید که از او شنیده است.

با این نقاط ضعفی که در سند این حدیث هست سه احتمال در مورد آن به وجود می‌آید که موجب بی اعتباری آن می‌شود، بدین شرح:

۱- احتمال دارد قاسم بن محمد اصفهانی آن را جعل کرده باشد چون او مورد سوء‌ظن علماء می‌باشد.

۲- امکان دارد سلیمان بن داود منقری همان مطلبی را که در بین عامه رایج بود که قرآن دو نزول داشته است، یکی دفعی و دیگری تدریجی در قالب حدیث ریخته و آن را از طریق حفص بن غیاث به امام صادق(ع) نسبت داده باشد، چون او متهم به جعل حدیث است.

۳- احتمال دارد حفص بن غیاث حدیث مذبور را از یک راوی سنی که طبقه‌اش پائین‌تر از امام صادق(ع) بوده شنیده باشد ولی آن را از راه تدلیس به آن حضرت نسبت داده باشد، و قبل از دانستیم که حفص مدلس بوده و احتمال تدلیس حفص بن غیاث در این حدیث وقتی تقویت می‌شود که می‌بینیم حفص بن غیاث در رجال شیخ طوسی (ص ۱۱۸) از راویان امام محمد باقر(ع) شمرده شده است، یعنی شیخ طوسی در جایی دیده که در سند حدیثی حفص بن غیاث از امام محمد باقر(ع) بلاواسطه نقل حدیث می‌کند و از اینرو حفص را از راویان آن حضرت شمرده، در حالی که تولد حفص بن غیاث سال ۱۱۷ هجری است (۳۳) و وفات امام باقر(ع) سال ۱۱۴ یا ۱۱۶ هجری می‌باشد، یعنی حفص بن غیاث بعد از وفات امام محمد باقر(ع) متولد شده است، پس او نمی‌تواند از

آن حضرت بلاواسطه نقل حدیث کند ولی از راه تدلیس حدیثی را که از راوی پایین تر شنیده، به امام باقر(ع) که طبقه اش بالاتر بوده نسبت داده و وانمود کرده که از آن حضرت شنیده است.

با توضیحاتی که داده شد معلوم گشت که حدیث مزبور بی اعتبار است و نمی توان به مدلول آن معتقد شد و باور کرد که قرآن دو نزول داشته است یکی دفعی و دیگری تدریجی، ولی با این وصف می بینیم که شیخ صدوq رضوان الله علیه نه تنها حدیث مزبور را در امالی نقل کرده بلکه به مدلول آن معتقد شده و آن را اظهار نموده است.

اعتقاد شیخ صدوq

شیخ صدوq در کتاب اعتقادات می فرماید: «اعتقادنا ان القرآن نزل فی شهر رمضان فی لیلۃ القدر جملة واحدة الى البیت المعمور ثم نزل من البیت المعمور فی مدد عشرين سنه...»^(۳۴)

یعنی اعتقاد ما درباره قرآن این است که همه قرآن به طور دفعی در ماه رمضان در شب قدر به بیت المعمور نازل شده و سپس در مدت بیست سال تدریجا بر رسول خدا(ص) نازل گشته است.

می بینیم که صدوq مضمون همان حدیثی را که در کتاب امالی آورده و قبل از نقل شد در اینجا به عنوان یک اعتقاد ثبت کرده است و حتی مدت نزول تدریجی قرآن را طبق حدیث مزبور بیست سال ذکر کرده است و این موافق نقلی است که بعضی از عامه نموده و گفته اند: شروع نبوت رسول خدا(ص) در چهل و سه سالگی بوده^(۳۵) که طبق این نقل مدت نبوت بیست سال می شود ولی قول مشهور این است که مدت نبوت رسول اکرم(ص) بیست و سه سال بوده، و قبل از آن روشن شد که سند حدیث نامبرده بی اعتبار است و ناقلان اصلی آن راویان بی احتیاط اهل سنت هستند که متهم به دروغگویی و تدلیس می باشند.

ضمنا معلوم نیست مرحوم صدوq در اینجا خواسته است اعتقاد خود را بیان کند یا اعتقاد شیعه امامیه را؟ اگر اعتقاد خود را گفته است این اعتقاد مبنی بر یک حدیث بی اعتبار است و اگر اعتقاد شیعه امامیه را گفته است باید دانست که این یک مسأله نظری و قابل بحث است که باید درباره آن اجتهاد شود و نمی توان آن را به قاطبه شیعه امامیه به عنوان یک عقیده مورد اتفاق نسبت داد، چنانکه بعضی از علمای شیعه مانند شیخ مفید این عقیده را نقد کرده و آن را مردود دانسته است.

اعتراض شیخ مفید

شیخ مفید در اعتراض به گفته شیه صدوق می فرماید: «...الذى ذهب اليه ابو جعفر رحمة الله في هذا الباب اصلة حديث واحد لا يوجب علما و لا عملا و نزول القرآن على الاسباب الحادثة فحالا يدل على خلاف ما تضمنه الحديث و ذلك انه قد تضمن حكم ما حديث و ذكر ما جرى على وجهه و ذلك لا يكون على الحقيقة الا لحدوثه عند السبب...و قد جاء الخبر بذكر الظهار و سببه و انها لما جادلت النبي (ص) في حكم الظهار انزل الله تعالى: «قد سمع الله قول التي تجادلك في زوجها...»(٣٦) و هذا قصة كانت بالمدينة فكيف ينزل الله تعالى الوحي بها بمكة قبل الهجرة فيخبر بها انها قد كانت و لم تكن؟ و لو تتبعنا قصص القرآن لجاء مما ذكرناه كثيرا يتسع به المقال...»(٣٧)

يعنى گفته صدوق درباره نزول دفعی و تدریجی قرآن مضمون خبر واحدی است که نه موجب علم است و نه عمل و اینکه قسمتی از قران به دنبال اسباب نزولی که حادث می شد در حالی بعد از حال دیگر نازل می گشت بر خلاف مضمون حدیث مزبور دلالت دارد، زیرا اینگونه آیات مشتمل است بر حکم آن حوادث و ذکر آنچه اتفاق افتاده و این ممکن نیست مگر اینکه نزول این آیات بعد از تحقق اسباب نزول باشد. یک نمونه از این آیات، آیه‌ای است که درباره حکم ظهار آمده و مجادله زنی درباره رفتار شوهرش را حکایت می کند، آیه مزبور خطاب به رسول خدا(ص) می گوید: «خدا سخن زنی را که درباره شوهرش با تو مجادله می کرد شنید». می دانیم قصه شکایت از زن در مدینه واقع شده و چگونه ممکن است آیاتی که درباره مجادله این زن آمده در مکه و قبل از هجرت نازل شود و حکایت کند که این قصه واقع شده، در حالی که هنوز واقع نشده است و بعدا در مدینه واقع خواهد شد؟ و اگر قصه‌های قرآن را دنبال کنیم بسیاری از این نمونه‌ها خواهیم یافت و سخن گسترده خواهد شد.

تذکر دو نکته

۱- می دانیم که تبادر و تفاهی عرفی در محیط نزول قرآن وسیله در ک معانی قرآن است، مثلا در جو نزول قرآن وقتی که آیه

«انا انزلناه في ليله القدر» نازل می شود به ذهن مردم متبدار می شود که ضمیر مفعول در «انزلناه» به قرآن بر می گردد و همراه آن تبادر دیگری نیز وجود دارد، و آن این است که به ذهن مردم متبدار می شود که این آیه می گوید: قرآن را بر رسول خدا(ص) نازل کردیم و هرگز به ذهن مردم متبدار نمی شود که آیه می خواهد

بگوید: قرآن را مثلا بر آسمان یا عرش نازل کردیم و اگر کسی تصور کند که این آیه مثلا می‌گوید: ما قرآن را بر بیت المعمور یا عرش یا کرسی نازل کردیم، این تصور بر خلاف تبادر و تفاهem عرفی خواهد بود. بنابر این در تفسیر آیه «شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن» (۳۸) و آیه «انا انزلناه فى ليله مباركه» (۳۹) و آیه «انا انزلناه فى ليله القدر» (۴۰) نمی‌توان گفت که این آیات می‌گویند، قرآن به بیت المعمور نازل شده است زیرا این معنی به ذهن هیچکس متبادر نمی‌شود و خلاف آن متبادر می‌شود یعنی نزول قرآن بر رسول خدا. (ص) از اینجا روشن می‌شود حدیث امالی صدوق که می‌گوید: معنای آیه «شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن» این است که قرآن بر بیت المعمور نازل شد، مضمون این حدیث برخلاف تبادر و تفاهem عرفی است و اعتماد مرحوم صدوق به حدیث مزبور موجہ نیست.

۲- آیه «شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن»

و دو آیه دیگر که قبل ذکر شد ممکن نیست به این معنی باشند که کل قرآن بدون استثناء در ماه رمضان و در شبی مبارک و در شب قدر در بیت المعمور نازل شد، چون مدلول سه آیه مزبور شامل خود این سه آیه نمی‌شود زیرا نمی‌توان گفت: مثلا آیه «انا انزلناه فى ليله القدر» می‌گوید: کل قرآن را حتی همین آیه را در شب قدر نازل کردیم، و همچنین دو آیه دیگر. بنابر این اگر کسی بخواهد بگوید: سه آیه یاد شده دلالت دارند که کل قرآن جمله در بیت المعمور نازل شده است باید این سه آیه را استثناء کند و نتیجه این می‌شود که کل قرآن به استثنای این سه آیه بطور دفعی در ماه رمضان در بیت المعمور نازل شده و این برخلاف مدلول حدیث سابق است که مورد اعتماد و استناد مرحوم صدوق بود، زیرا حدیث سابق سه آیه نامبرده را استثناء نمی‌کند و در نتیجه حدیث مزبور با مدلول سه آیه یاد شده هم‌آهنگ نیست و حدیثی که با قرآن هم آهنگ نباشد مردود است.

راعیت تناسب بین زمان و مکان نزول

آیه «شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن»

زمان نزول قرآن را ماه رمضان تعیین کرده است و از طرفی ماه رمضان متعلق به زمین و اهل زمین است نه به آسمان و اهل آسمان، چون ماههای قمری برای آسمان و اهل آن معنی ندارد، حالا که زمان نزول قرآن یعنی ماه رمضان متعلق به اهل زمین است باید مکان نزول آن نیز در زمین باشد نه در بیت المعمور و آسمان، بنابر این اگر

ما بگوییم: آیه یاد شده می خواهد بگوید: قرآن در ماه رمضان که متعلق به زمین و اهل زمین است نازل شد ولی نه در زمین بلکه در آسمان و در بیت المعمور، اگر چنین بگوییم تناسب بین زمان و مکان نزول قرآن را رعایت نکرده ایم و این برخلاف بلاغت قرآن است.

و این نقطه ضعف دیگری است برای حدیث بی اعتباری که قبل از نقل شد و می گوید: کل قرآن به طور دفعی در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شد و مرحوم صدوq حدیث مزبور را در امالی نقل کرده و در کتاب اعتقادات به آن اعتماد و استناد نموده است بدون اینکه از حدیث نام ببرد.

نکته دیگر اینکه: آیه «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدی للناس...»

می گوید: قرآن که در ماه رمضان نازل شد هادی و راهنمای مردم است. از طرف دیگر حدیث امالی صدوq می گوید: قرآن در ماه رمضان در بیت المعمور نازل شد، و معلوم است قرآنی که در بیت المعمور در آسمان باشد نمی تواند هادی و راهنمای مردم باشد، بنابر این حدیث امالی صدوq با آیه مزبور همانگ نیست و از اینرو نمی تواند مورد قبول باشد و در روایات آمده که اگر حدیثی با قرآن موافق نباشد مردود است.

در اینجا سؤالی پیش می آید که چگونه ممکن است محدث عالمی مثل صدوq یک حدیث ضعیف و بی اعتبار را مبنای عقیده خود قرار دهد و در آن مناقشه نکند؟

شاید بتوان در توجیه این مسأله چنین گفت که گاهی یک محدث مخلص که مجدوب عظمت و شخصیت ائمه است هنگامی که می بیند حدیثی به امام معصوم نسبت داده می شود چون محظوظ و عشق امام است برای او صحیح رخ نمی دهد تا عمیقاً بیندیشد و ناقدانه در صحت حدیث مناقشه کند و آن را به نقد بکشد و احياناً رد کند و از اینرو تسلیم حدیث شده و محتوای حدیث را می پذیرد و به آن معتقد می گردد.

و باید گفت که جاعلان حدیثهای ساختگی به این نکته توجه داشته‌اند که می توانند با نسبت دادن حدیثهای جعلی به پیغمبر و ائمه (ع) عده‌ای از عاشقان مقام نبوت و امامت را بفریبند و آنان را تحت تأثیر این عشق پاک به محتوای حدیثهای ساختگی معتقد سازند و با این انگیزه و امید، حدیثهای زیادی ساختند و منتشر کردند و تا حد زیادی هم به هدف خود رسیدند.

راه حل این مسأله چیست؟

برای حل این مسأله قبلاً مثالی می‌زنیم: اگر شخصی که مشغول احداث قنات است هنگامی که آب قنات بیرون می‌آید بگوید: «آب قنات روز جمعه بیرون آمد» آیا معنای این سخن این است که همه آب قنات روز جمعه بیرون آمد؟ البته نه، بلکه معنای آن این است که شروع خروج آب قنات روز جمعه بوده است، چون بیرون آمدن آب قنات تدریجی است و ممکن نیست همه آبی که در طول سالها بیرون خواهد آمد روز جمعه از قنات خارج شود و این خود قرینه است بر اینکه مقصود از این سخن که می‌گوییم: «آب قنات روز جمعه بیرون آمد» این است که بیرون آمدن آب قنات روز جمعه شروع شده است و این نه مجاز است و نه لازم است که کلمه‌ای نظیر «بعض» مثلاً در تقدیر باشد، زیرا آن قسمت از آب قنات که روز جمعه بیرون می‌آید حقیقتاً آب قنات است و اطلاق آب قنات بر آن، اطلاق حقیقی است نه مجازی و این مطلب در همه امور تدریجی صادق و جاری است.

در قضیه نزول قرآن نیز مطلب همینطور است و باید گفت: چون در جو اسلامی معلوم بود که نزول قرآن تدریجی است وقتی که آیه «انا انزلناه فی لیلۃ القدر» می‌گوید: قرآن را در شب قدر نازل کردیم طبعاً معنای آن این است که شروع نزولش در شب قدر بوده، و این نه مجاز است و نه لازم است کلمه‌ای مثل «بعض» در تقدیر باشد، زیرا اطلاق لفظ «قرآن» بر بعض قرآن اطلاق حقیقی است، چنانکه اطلاق آب قنات بر بعضی از آب آن اطلاق حقیقی است.

مثال دیگر: اگر در روز اول ماه رمضان بگوییم: رمضان داخل شد، آیا معنای آن این است که کل رمضان یک دفعه داخل شد؟ البته نه، چون روزهای رمضان تدریجاً می‌آید و می‌گذرد، پس طبعاً معنای جمله مذبور این است که اولین روز رمضان داخل شد آن هم نه به معنای اینکه کل روز اول یک دفعه داخل شد، بلکه به معنای اینکه جزء اول آن داخل شد، زیرا ممکن نیست همه اجزاء روز یک دفعه داخل شود.

در مورد قرآن نیز چنین است، هنگامی که آیه «شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن» (۴۱) می‌گوید: قرآن در ماه رمضان نازل شد، و آیه «انا انزلناه فی لیلۃ مبارکة» (۴۲) می‌گوید: قرآن در شبی مبارک نازل شد، چون در جو نزول معلوم بود که قرآن کریم تدریجاً نازل می‌شود و تا آنجا این مطلب روشن بود که مخالفان می‌گفتند: چرا کل قرآن یک دفعه نازل نشد؟ (۴۳) از اینرو طبعاً معنای دو آیه یاد شده این است که نزول اولین قسمت قرآن در ماه رمضان و در شبی مبارک بوده است.

از آنچه گذشت روشن شد که چون تدریجی بودن نزول قرآن در جو نزول معلوم و بدیهی بود، این قرینه قطعی است بر اینکه

«انا انزلناه فى ليله القدر» و آیه‌های مشابه آن نزول اولین قسمت از قرآن یعنی شروع نزول قرآن را گوشزد می‌کند، چنانکه جمله «آب قنات روز جمعه بیرون آمد» خروج اولین قسمت از آب قنات و شروع خروج آن را می‌فهماند.

فرق بین انزال و تنزیل

بعضی تصور کرده‌اند که «انزال» از باب افعال به معنای نزول دفعی است و «تنزیل» از باب تفعیل به معنای نزول تدریجی، بنابر این آیه «انا انزلناه فى ليله القدر» و آیات مشابه آن دلالت دارند که همه قرآن به طور دفعی نازل شده است و آیه «و نزلنا عليك القرآن تنزيلاً» (۴۴) و آیات مشابه آن دلالت بر نزول تدریجی دارند.

این تصور صحیح نیست، زیرا انزال از باب افعال و تنزیل از باب تفعیل هر دو به معنای مطلق نازل کردن است و معنای دفعی یا تدریجی جزء مفهوم هیچ‌کدام نیست و دفعی بودن نزول یا تدریجی بودن آن باید از قرائن فهمیده شود و در قرآن کریم، هم «انزال» از باب افعال در معنای نزول تدریجی استعمال شده و هم «تنزیل» از باب تفعیل به معنای نزول دفعی به کار رفته است، در اینجا برای هر یک، نمونه‌ای می‌آوریم:

نمونه اول: در آیه

«انزل من السماء ماء» (۴۵) «انزال» از باب افعال در نزول تدریجی استعمال شده است، زیرا باران همیشه تدریجی نازل می‌شود. در اینجا قرینه خارجی یعنی اینکه باران همیشه تدریجی نازل می‌گردد دلالت بر نزول تدریجی دارد و آیه مزبور با آیه

«و نزلنا من السماء ماءا مباركا» (۴۶) که در آن «تنزیل» از باب تفعیل آمده است فرقی ندارد، یعنی در هر دو آیه با قرینه خارجی می‌فهمیم که نزول تدریجی باران مقصود است.

نمونه دوم: در آیه «و قالوا لولا نزّل عليه القرآن جملة واحدة» (۴۷) تنزیل از باب تفعیل در معنای نزول دفعی استعمال شده و عبارت «جملة واحدة» قرینه است که در این آیه نزول دفعی قرآن مقصود است، ولی خود صیغه «نزل» از باب تفعیل نه مفهوم دفعی دارد و نه مفهوم تدریجی.

توضیح بیشتر اینکه: در آیه «و انزلنا اليك الذکر لتبین للناس ما نزل اليهم» (۴۸) و آیه «و قالوا يا ایها الذکر نزل عليه الذکر»

(۴۹) صیغه «انزلنا» در آیه اول از باب افعال و «نزل» در آیه دوم از باب تفعیل به یک معنی استعمال شده، زیرا در هر دو آیه نزول ذکر بر رسول خدا (ص) مطرح است، چون کلمه «اليك» در آیه اول و کلمه «عليه» در آیه دوم دلالت دارد که مقصود نزول قرآن بر پیغمبر است و نمی‌توان گفت: در آیه اول مقصود نزول قرآن به بیت المعمور است.

و نیز در آیه «و انزلنا اليك الذکر لتبین للناس ما نزل اليهم»، صیغه «انزلنا» از باب افعال آمده و صیغه «نزل» از باب تفعیل است و بی‌تردید این هر دو صیغه یک معنی را می‌فهمانند، یعنی مطلق نازل کردن، و هیچ‌کدام از آن دو دلالت بر دفعی بودن یا تدریجی بودن نزول قرآن ندارند. اگر در این آیه «انزلنا» را به معنای نزول دفعی بگیریم و «نزل» را به معنای نزول تدریجی در این صورت ترجمه آیه مزبور چنین خواهد بود: «ما قرآن را به طور دفعی بر تو نازل کردیم تا تو قرانی را که به طور تدریجی نازل شده است برای مردم تفسیر کنی!» و این معنای ناپسند بلکه ناصحیحی برای آیه یاد شده است.

کسانی که گفته‌اند: انزل (از باب افعال) به معنای نازل کردن دفعی است و تنزیل (از باب تفعیل) به معنای نازل کردن تدریجی، برای گفته‌خود هیچ دلیلی نیاورده‌اند و ادعای بی‌دلیل قابل قبول نیست. باید گفت: انزل از باب افعال و تنزیل از باب تفعیل هیچ فرق لغوی و مفهومی ندارد، چنانکه اکرام و تکریم با هم فرقی ندارد.

راه حل تفسیر المیزان

در المیزان راه حل دیگری بیان شده که خلاصه آن چنین است: «معنای آیاتی که می‌گویند: قرآن در ماه رمضان و در شبی مبارک و در شب قدر نازل شد، این است که حقیقت قرآن در آن مرحله‌ای که در لوح محفوظ و در کتاب مکنون و درام الكتاب است و دور از کثرت و تدرج و تغییر می‌باشد، بر قلب رسول خدا (ص) نازل شده است و این مرحله قبل از تفصیل است که در قالب الفاظ و عبارات نمی‌گنجد و قرآن در این مرحله علی و

حکیم و نزد خدادست و دور از در ک عقول می باشد و جزء، جزء و آیه، آیه نیست و در صفحه علم ربوی قرار دارد در این مرحله حقیقت قرآن بطور دفعی بر قلب رسول خدا (ص) نازل شد، ولی اجازه نداشت چیزی از آن را به زبان آورد در این مرحله، بعثت و رسالت رسمی برای وی وجود ندارد، چون قرآنی که در قالب الفاظ و عبارات بگنجد نازل نشده است، تا آن را بر مردم بخواند و با خواندن آن تبلیغ رسالت کند و آنچه نازل شده حقیقت قرآن* است نه الفاظ آن. آنگاه از هنگام شروع بعثت آن حضرت قرآن کریم در طول بیست و سه سال تا پایان بعثت به تدریج در قالب الفاظ و عبارات بر قلب رسول خدا (ص) نازل شد.

بنابراین قرآن دو نزول بر قلب رسول خدا (ص) داشته است، یکی نزول دفعی که مربوط است به حقیقت قرآن در مرحله لوح محفوظی قبل از تفصیل و دور از کثرت و تدرج و دور از در ک عقول که در ماه رمضان و در شب قدر واقع شده است. و دیگری نزول تدریجی قران که در قالب الفاظ و عبارات و آیه، آیه و سوره، سوره و قابل فهم مردم است. و با این نزول دوم که در بیست و هفتم ماه رجب شروع شده است، بعثت رسول خدا (ص) آغاز می شود. (۵۰)

این بود راه حلی که المیزان اختیار کرده است. این راه حل از چند جهت قابل مناقشه است:

۱- ایشان هیچ دلیلی از عقل با قرآن و حدیث برای راه حل خود نیاورده‌اند و تنها به بیانی استحسانی و ذوقی اكتفاء کرده‌اند که شخص پژوهشگر را قانع نمی کند.

۲- آیه

«شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن، هدى للناس...»

می گوید: قرآن که در ماه رمضان نازل شد وسیله هدایت مردم است، در حالی که حقیقت قرآن که المیزان لفظ «قرآن» در این آیه را حمل بر آن کرده در قالب الفاظ و عبارات نمی گنجد و از اینرو در این مرحله نمی تواند وسیله هدایت مردم باشد، پس قرآن در این آیه باید به معنای عرفی آن که در قالب عبارات می گنجد تفسیر شود تا بتواند وسیله هدایت مردم باشد.

۳- حقیقت قرآن در مرحله‌ای که در لوح محفوظ است برتر از زمان و مکان قرار دارد و نمی توان برای آن ظرف زمانی یا مکانی تصور کرد، چنانکه نمی تواند برای آن لفظ و عبارت و آیه و سوره فرض کرد، تا وقتی که در

قالب الفاظ و عبارات ریخته نشود و قابل قرائت و کتابت نگردد در زمان و مکان نمی‌گنجد. بنابر این در این مرحله صحیح نیست گفته شود: حقیقت قرآن که در زمان نمی‌گنجد در ماه رمضان نازل شد، زیرا آنچه در ماه رمضان نازل می‌شود طبعاً در زمان می‌گنجد و قابل قرائت و کتابت و (*)المیزان درباره اینکه آیا نزول حقیقت قرآن بر قلب رسول اکرم (ص) قبل از بعثت رسمی و قبل از چهل سالگی آن حضرت بوده است یا نه؟ توضیحی ندارد و نفی یا اثبات این مطلب از آن استفاده نمی‌شود.

استماع با گوش عادی است، پس اینکه برای نزول قرآن ظرف زمانی یعنی ماه رمضان تعیین شده دلیل این است که مقصود از قرآن در آیه مزبور مرحله نازل شده آن است که در قالب عبارات ریخته شده و در زمان می‌گنجد، نه مرحله حقیقت قرآن که در صفع علم ربوبی و برتر از زمان و جهان ماده است.

رابطه نزول قرآن با بعثت

چون قبل از زمان نزول قرآن سخن رفت در اینجا مسئله زمان بعثت تداعی می‌شود که اگر نزول قرآن در ماه رمضان بوده است، آیا بعثت رسول خدا (ص) همراه با نزول قرآن در ماه رمضان بوده است؟ اگر چنین است پس قول شایع که بعثت آن حضرت را در بیست و هفتم ماه ربیع می‌داند چه توجیهی دارد؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: هنگامی که مورخان از بعثت رسول خدا (ص) سخن می‌گویند، در مفهوم بعثت سه احتمال وجود دارد.

احتمال اول: مقصود اببعثت اولین وحی قرآنی و نزول اولین قسمت از قرآن بر رسول خدا (ص) باشد.

احتمال دوم: مقصود اعطای مقام نبوت با وحی غیر قرآنی قبل از نزول قرآن باشد.

احتمال سوم: مقصود، مبعوث و مأمور شدن رسول خدا (ص) برای علنی کردن دعوتش باشد.

الف- اگر مقصود از بعثت، نزول اولین وحی قرآنی باشد باید گفت: «حتماً بعثت رسول خدا (ص) در ماه رمضان و در شب قدر بوده است، زیرا قرآن می‌گوید: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» (۵۱) و نیز می‌گوید: «انا انزلناه في ليلة القدر»

یعنی قرآن در ماه رمضان و در شب قدر نازل شد و معلوم است که نزول قرآن بر رسول خدا (ص) بوده است.

و صدق ضمن علل منقول از فضل بن شاذان که به امام رضا(ع) نسبت داده‌اند آورده است: «شهر رمضان هو الشهير الذي انزل الله فيه القرآن كما قال الله «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» ... و فيهنبيّ محمد(ص)»^(۵۲) یعنی در ماه رمضان قرآن نازل شد و در آن رسول اکرم(ص) پیغمبر گشت.

راویان عامه در این رابطه حدیثی از امام محمد باقر(ع) نقل کرده‌اند که فرمود: «كان ابتداء الوحي الى رسول الله يوم الاثنين لسبع عشرة خلت من رمضان»^(۵۳) یعنی اولین وحی بر رسول خدا(ص) روز دوشنبه هفده روز از ماه رمضان گذشته نازل شد.

اگر مقصود از عبارت «ابتداء الوحی» در این حدیث وحی قرآنی باشد، این روایت منطبق با همین احتمال است که بعثت رسول خدا(ص) با نزول قرآن شروع شده و در ماه رمضان بوده است.

نیز یعقوبی در این رابطه می‌نویسد: «و أتاه جبرئيل ليلة السبت و ليلة الاحد ثم ظهر له بالرسالة يوم الاثنين و قال بعضهم: يوم الخميس و قال من رواه عن جعفر بن محمد: يوم الجمعة، لعشر بقين من رمضان ولذلك جعله عيادة للمسلمين»^(۵۴) یعنی جبرئیل شب شنبه و شب یکشنبه نزد رسول خدا(ص) آمد و سپس رسالت آن حضرت را در روز دوشنبه به وی ابلاغ کرد و بعضی از گفته‌اند: روز پنجشنبه و از جعفر بن محمد(ع) نقل کرده‌اند: روز جمعه، ده روز از ماه رمضان مانده، و بدین علت این روز برای مسلمانان عید قرار داده شد.

اگر همه عبارت «يوم الجمعة لعشر بقين من رمضان» را منقول از امام صادق(ع) بدانیم نه فقط لفظ «يوم الجمعة» را، در این صورت این حدیث هم منطبق با همین احتمال است که بعثت آن حضرت با نزول قرآن شروع شده و در ماه رمضان بوده است.

ابن کثیر نیز می‌نویسد: «مشهور این است که بعثت رسول خدا (ص) در ماه رمضان بوده است»^(۵۵)

ب- و اگر مقصود از بعثت، اعطای مقام نبوت با وحی غیر قرآنی باشد، چنانکه ابن کثیر از احمد بن حنبل به سندش از عامر شعبی نقل کرده است که «نزلت علیه النبوة و هو ابن اربعين سنة... و لم ينزل القرآن فلما مضت ثلاثة سنين قرن بنبوته جبرئيل فنزل القرآن على لسانه عشرين سنة عشرابمکه و عشرابالمدینه» (۵۶)

يعنى رسول خدا(ص)در چهل سالگی به نبوت رسید... و قران نازل نشده بود، پس آنگاه که سه سال گذشت جبرئیل آمد و قرآن از زبان او در مدت بیست سال نازل شد، ده سال در مکه و ده سال در مدینه.

اگر بعثت به معنای وحی غیر قرآنی باشد، در این فرض ممکن است بعثت در ماه ربیع الاول باشد، چنانکه در تاریخ یعقوبی آمده است (۵۷) و نیز مسعودی در «التنبیه و الاشراف» نوشه است: «فلما بلغ اربعین سنة بعثه الله الى كافة الناس يوم الاثنين عشر خلون من ربیع الاول و هو اليوم الثالث والعشرون من آبان ماه» (۵۸).

يعنى پس وقتی که رسول اکرم(ص) به چهل سال رسید خدا او را مبعوث کرد به سوی همه مردم در روز دوشنبه ده روز از ربیع الاول گذشته که روز بیست و سوم آبان ماه بود.

و ممکن است بعثت در بیست و هفتم ماه ربیع باشد چنانکه شیخ طوسی نوشه: «و صدع بالرسالة في اليوم السابع والعشرين من ربیع و له صلی الله عليه و آله اربعون سنة» (۵۹).

يعنى رسول خدا(ص) در روز بیست و هفتم ربیع رسالت خود را آشکار کرد، در حالی که چهل سال داشت.

و نیز فتال نیشابوری نوشه است: «فأذا أتت أربعون سنة أمر الله جبرئيل آن يهبط اليه باظهار الرسالة و ذلك في اليوم السابع والعشرين من شهر الله الاصم» (۶۰)

يعنى هنگامیکه چهل سال از عمر رسول خدا(ص) گذشت خدا به جبرئیل دستور داد بر او فرود آید و اظهار رسالت را به وی ابلاغ کند و این در روز بیست و هفتم ماه ربیع بود.

و ممکن است بعثت در بیست و پنجم ماه ربیع باشد چنانکه صدوق در کتاب مقنع گفته است: «و في خمسة و عشرين من ربیع بعث الله محمدا». (۶۱) یعنی در بیست و پنجم ربیع خدا محمد(ص) را مبعوث کرد.

ج- و اگر مقصود از بعثت مبعوث و مأمور شدن رسول خدا(ص) برای علی کردن دعوتش باشد در این صورت ممکن است این مأموریت در ماه رمضان باشد.

و ممکن است در ربيع الاول باشد، چنانکه یعقوبی و مسعودی گفته‌اند.

و ممکن است در بیست و هفتم ماه ربیع باشد، چنانکه شیخ طوسی گفت هاست.

و ممکن است در بیست و پنجم ماه ربیع باشد، چنانکه شیخ صدوق گفته است.

ضمیر احتمال دارد اینکه شیخ طوسی در عبارت سابق تعبیر «و صدیع بالرساله» را به کار برده، مقصودش همین احتمال سوم باشد، یعنی آشکار کردن رسالت و دعوت، زیرا معنای عبارت مذبور این است که رسالت را آشکار کرد، و همچنین احتمال دارد فتاوی نیشاپوری نیز که عبارت «اظهار الرساله» را به کار برده مقصودش همین احتمال سوم، یعنی آشکار کردن دعوت باشد نه اصل نبوت.

از آنچه گذشت روشن شد: این مطلب قطعی نیست که نبوت رسول اکرم(ص) با نزول قران شروع شده باشد، اگر چه این قول مشهور است، و نیز روشن شد: این مطلب هم قطعی نیست که بعثت آن حضرت در روز بیست و هفتم ربیع باشد، بلکه احتمال دارد یا در ماه رمضان باشد و یا در روز بیست و هفتم ربیع که شیخ گفته است نیز احتمال دارد روز بیست و پنجم ربیع باشد که صدوق گفته است و همچنین احتمال دارد در ماه ربیع الاول باشد که ب ۹۹؟ و بی و مسعودی گفته‌اند.

بررسی استدلال المیزان

قبل دانستیم که قول مقبول در تفسیر آیه «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» این است که نزول قرآن در ماه رمضان شروع شده است.

در المیزان برای رد کردن این قول به این مطلب تمسک شده که بعثت رسول خدا(ص) با نزول قرآن شروع گردیده و در روز بیست و هفتم رجب بوده است، بنابراین نمی‌توان گفت: نزول قرآن در ماه رمضان شروع شده، بلکه باید گفت: آغاز نزول تدریجی قرآن در بیست و هفتم رجب بوده است. (۶۲)

ولی قبل از روشن شدن که در مفهوم بعثت سه احتمال وجود دارد:

۱- تحقق بعثت با نزول اولین وحی قرآنی.

۲- تحقق بعثت با وحی غیر قرآنی قبل از نزول قرآن.

۳- بعثت به معنای بعث و امر خدا به رسول اکرم(ص) که رسالت‌ش را آشکار کند.

و نیز روشن شد که در زمان بعثت هم سه قول وجود دارد: یکی ماه رمضان و دیگری ماه ربیع الاول و قول سوم ماه رجب.

بنابراین نمی‌توان گفت: بعثت حتماً در روز بیست و هفتم رجب بوده است.*

از اینجا روشن می‌شود که المیزان مطلب غیرحتمی را حتمی گرفته و ان را مبنای استدلال خود قرار داده است. یعنی بعثت رسول خدا(ص) را به طور حتم در روز ۲۷ رجب دانسته و از آن نتیجه گرفته که نمی‌توان گفت: شروع نزول قرآن (*)، اینکه در ایران در روز ۲۷ رجب به عنوان روز عید مبعث، مراسمی برگزار می‌شود برای تجلیل از مقام رسالت و تجدید خاطره بعثت رسول اکرم(ص) است و حتمی نبودن این روز از نظر تاریخی، از ارزش این سنت نیکو نمی‌کاهد، زیرا هدف اصلی از این مراسم، زنده نگه داشتن نام و یاد بعثت جهانی پیشوای اسلام است که باید سالی یک بار در روز معینی این مراسم تکرار شود و اگر این روز، قراردادی هم باشد مانعی ندارد چه رسد به اینکه در کتابهای تاریخ به عنوان یک قول ثبت شده باشد.

که به قول مشهور بعثت با آن تحقق یافته است در ماه رمضان بوده و نیز نمی‌توان گفت: «شهر رمضان الذي انزل
فیه القرآن»

تفسیرش این است که نزول قرآن در ماه رمضان شروع شده است، زیرا بعثت در روز ۲۷ ربیع بوده و بین آن و
بین ماه رمضان بیش از یک ماه فاصله است، آنگاه چگونه ممکن است ۲۷ ربیع روز بعثت باشد و نه در آن و نه
بعد از آن اصلاً قرآن نازل نشود، تا ماه رمضان و سپس در ماه رمضان تازه نزول قرآن شروع شود؟ به این دلیل
قول کسانی که می‌گویند: معنای آیه یاد شده این است که نزول قرآن در ماه رمضان شروع شد، مردود
است. (۶۳)

معلوم است که از مطلب غیرحتی نمی‌توان نتیجه قابل اطمینان گرفت و نمی‌تواند بر مبنای این نقل مشکوک
که می‌گوید: بعثت در ۲۷ ربیع بوده گفت: شروع نزول قرآن در ۲۷ ربیع بوده است، نه در ماه رمضان، با اینکه
قرآن صریحاً می‌گوید:

«شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن»

و آنچه این آیه می‌گوید که دلالت بر نزول قرآن در ماه رمضان دارد بی‌تردید و حتی است و یک نقل تاریخ
مشکوک که می‌گوید: بعثت در ۲۷ ربیع بوده نمی‌تواند در مقابل مدلول قرآن باشستند و آن را نفی کند، زیرا
این نقل تاریخی نه از پیغمبر و امام نقل شده و نه مدلول قرآن است، بلکه فقط یک نقل تاریخی است که منبع آن
معلوم نیست و علاوه بر این نقلهای تاریخی دیگری نیز در مقابل آن وجود دارد که می‌گوید: بعثت در ماه ربیع
الاول و یا در ماه رمضان بوده است.

اشکال دیگر به نظر علامه: اگر بعثت در ۲۷ ربیع با آیات سوره علق آغاز شده باشد طبق نظر علامه باید نزول
دفعی قبل از نزول تدریجی باشد یعنی اینکه در ۲۷ ربیع باید نزول دفعی صورت بگیرد نه در ماه رمضان و در
شب قدر و اگر نظر علامه را پذیریم لازم می‌آید که نزول تدریجی مقدم بر نزول دفعی باشد و حال اینکه علامه
چنین نمی‌گوید.

قاعده حمل مطلق بر مقید

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که با صیغه باب افعال، یا تفعیل از نزول کتاب الله به طور مطلق سخن می‌گوید و آن را به نزول دفعی یا نزول تدریجی مقید نمی‌کند مثل آیه «کتاب انزلناه اليك مبارک ليد بروا آياته»، (۶۴) و آیه «تبارک الذى نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيرا» (۶۵)

در این دو آیه و آیات فراوان دیگر، نزول قرآن به صورت مطلق مطرح شده است و قید دفعی بودن نزول یا تدریجی بودن آن در آنها وجود ندارد.

ولی در بعضی آیات دیگر از تدریجی بودن نزول قرآن سخن رفته است، مثل آیه «و قرآننا فرقناه لتقراه على الناس على مكث»

(۶۶) یعنی قرآن را به تدریج فرستادیم تا آن را با مهلت بر مردم بخوانی، و نیز مثل آیه «و قال الذين كفروا اللولا نزل عليه القرآن جملة واحدة كذلك لثبت به فؤادك...» (۶۷) یعنی کافران گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نشد؟ ما قرآن را اینگونه به تدریج نازل می‌کنیم تا به سبب آن به قلب تو ثابت و آرامش بدھیم.

چنانکه معلوم است از این دو آیه به خوبی روشن می‌شود که قرآن تدریجاً نازل شده است.

در اینجا قاعده حمل مطلق بر مقید که یک قاعده رایج و مورد قبول است اقتضاء دارد آیاتی که نزول قرآن را به طور مطلق گوشزد می‌کند بر آیاتی حمل شود که نزول قرآن را مقید می‌کند به نزول تدریجی، یعنی در حقیقت آیاتی که از نزول تدریجی قرآن سخن می‌گوید مفسر آیاتی است که نزول قرآن را بطور مطلق گوشزد می‌کند و نتیجه این می‌شود که آیات مطلقه نیز می‌خواهد بگوید: قرآن تدریجاً نازل شده است.

ضمما در قرآن آیه‌ای وجود ندارد که نزول قرآن را مقید کند به نزول دفعی که مثلاً بگوید: قرآن در ماه رمضان یکجا به طور دفعی بر بیت المعمور یا بر قلب رسول خدا(ص) نازل شد.

آری فقط حدیث بی‌اعتباری می‌گوید: «همه قرآن یکجا به طور دفعی در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شد» که قبله دانستیم این حدیث ارزش و اعتبار ندارد و نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

نفی نزول دفعی از زبان قرآن

آیه «و قال الذين كفروا لولا نزل عليه القرآن جملة واحدة كذلك لثبت به فوادک»

که قبل ذکر شد، دلالت دارد که کفار می گفتند: چرا قرآن یکجا به طور دفعی نازل نشد؟ و خدا جواب داده است که ما قرآن را همینطور که می بینید به طور تدریجی نازل می کنیم تا در هر نوبت که قسمتی از آن نازل می شود موجب ثبات و آرامش قلب پیغمبر اکرم(ص) شود.

اگر قرآن به طور دفعی به بیت المعمور یا بر قلب رسول خدا(ص) نازل شده بود باید در جواب کفاری که می گفتند: چرا قران یکجا به طور دفعی نازل نشد؟ بگوید: قرآن یکجا به طور دفعی نازل شده است و شما خبر ندارید، ولی چنین نگفته است بلکه با به کار بردن کلمه «کذلک» گفته است: ما قرآن را تدریجا نازل کردیم، آنگاه یکی از ثمرات تدریجی بودن نزول قرآن را چنین توضیح می دهد که چون رسول خدا(ص) در مقابل دشمنی های مستمر مخالفان احتیاج به تقویت روحی دارد با هر نزول جدیدی لطف جدیدی از خداوند دریافت می کند و قلب آن حضرت تقویت می شود و ثبات و آرامش می یابد.

اینکه در آیه یاد شده خداوند در جواب کفار نمی گوید: قرآن یکجا به طور دفعی نازل شده است بلکه به عکس، بر تدریجی بودن نزول قرآن تأکید می گذارد، معلوم می شود می خواهد بگوید: قبول دارم که قرآن به طور دفعی نازل نشده است همانطور که کفار می گویند و بدینگونه تلویحا نزول دفعی قرآن را نفی می کند و می فهماند که قرآن به طور دفعی نازل نشده است نه بر بیت المعمور و نه بر قلب رسول خدا(ص).

با توجه به آنچه گفته شد: ما می توانیم با استناد به خود قرآن بگوییم: قرآن هیچ نوع نزول دفعی نداشته است، یعنی نه بر بیت المعمور که صحابه و تابعین با قوه خیال خود ساخته اند، و نه در مرحله لوح محفوظی که نه آیه آیه است و نه قابل قرائت و کتابت یکجا بر قلب رسول اکرم(ص) فرود آمده است آنطور که المیزان با بیان ذوقی و استحسانی خود ترسیم کرده است.

یادداشتها:

(۱)- امالی صدوق، مجلس ۱۵، حدیث ۵ و اصول کافی ج ۲، ص ۶۲۸

(٢)-سورة برائت، آية ١٨.

(٣)-سورة آل عمران، آية ٩٧.

(٤)-سورة مائدہ، آیہ ١٩٧.

(٥)-سورة حج، آیہ ٢٩.

(٦)-الدر المنشور، ج ٦، ص ١١٨.

(٧)-همان مأخذ.

(٨)-همان مأخذ، ص ١١٧.

(٩)-تفسير قرطبي، جزء ١٧، ص ٦١.

(١٠)-تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ٢٣٩.

(١١)-الدر المنشور، ج ٤ ص ١٣٦.

(١٢)-همان مأخذ، ج ٦، ص ١١٧.

(١٣)-تفسير قرطبي، جزء ١٧، ص ٦٠ و تفسير جلالین، سورة و الطور.

(١٤)-تاريخ الخلفاء، سيوطي، ص ٢٨٥.

(١٥)-مجمع البيان، سورة و الطور.

(۱۶)-سوره بقره، آیه ۱۸۴.

(۱۷)-الدر المنشور، ج ۱، ص ۱۹۹. و تفسیر طبری، جزء دوم، ص ۱۷۲.

(۱۸)-سوره بقره، آیه ۱۸۵.

(۱۹)-سوره دخان، آیه ۳.

(۲۰)-سوره قدر، آیه ۱.

(۲۱)-تفسیر طبری، جزء ۲، ص ۱۴۵.

(۲۲)-تفسر کبیر، قرطبی، جزء ۲، ص ۲۹۷.

(۲۳)-امالی صدوق، مجلس ۱۵، حدیث ۵، این حدیث در اصول کافی ج ۲، ص ۶۲۸ نیز آمده است.

(۲۴)-رجال ما مقانی، ج ۱، ص ۹۵.

(۲۵)-همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۶.

(۲۶)-همان مأخذ، ص ۲۴.

(۲۷)-تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۱-۴۹.

(۲۸)-تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۱۷.

(۲۹)-همان مأخذ، ص ۴۱۶.

(٣٠)-تاریخ بغداد، ج ٨، ص ١٩٥.

(٣١)-تهذیب التهذیب، ج ٢، ص ٤١٧ و طبقات ج ٦، ص ٣٩٠.

(٣٢)-اساس البلاغه، زمخشری، ص ١٣٤.

(٣٣)-تهذیب التهذیب، ج ٢، ص ٤١٧.

(٣٤)-اعتقادات، صدوق، ملحق به باب حاد عشر، ص ٩٢، چاپ عبد الرحيم.

(٣٥)-تاریخ طبری، ج ٢، ص ٤٣.

(٣٦)-سوره مجادله، آیه ١.

(٣٧)-شرح عقائد صدوق، ضمیمه اوائل المقالات، ص ٢٣٢.

(٣٨)-سوره بقره، آیه ١٨٥.

(٣٩)-سوره دخان، آیه ٣.

(٤٠)-سوره قدر، آیه ١.

(٤١)-سوره بقره، آیه ١٨٥.

(٤٢)-سوره دخان، آیه ٣.

(٤٣)-سوره فرقان، آیه ٣٢.

(٤٤)-سورة هل اتى، آية ٢٣.

(٤٥)-سورة بقره، آية ٢٢.

(٤٦)-سورة ق، آية ٩.

(٤٧)-سورة فرقان، آية ٣٢.

(٤٨)-سورة نحل، آية ٤٤.

(٤٩)-سورة حجر، آية ٦.

(٥٠)-تفسير الميزان، ج ٢، ص ١٤-١٦.

(٥١)-سورة بقره، آية ١٨٥.

(٥٢)-عيون، صدوق، جزء ٢، ص ١١٦.

(٥٣)-تاريخ ابن كثير، ج ٣، ص ٦.

(٥٤)-تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ١٧ و ١٨.

(٥٥)-تاريخ ابن كثير، ج ٣، ص ٦.

(٥٦)-مأخذ سابق خج، ج ٣، ص ٤.

(٥٧)-تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ١٧.

(٥٨)-التبية والاشراف، ص ١٩٨.

(٥٩)-تهذيب، شيخ طوسى، ج ٦، ص ٢.

(٦٠)-روضه الوعظين، ص ٥٢.

(٦١)-الجومع الفقهى، ص ١٧، سطر آخر.

(٦٢)-تفسير الميزان، ج ٢، ص ١٣ و ١٤.

(٦٣)-مأخذ سابق، ص ١٣.

(٦٤)-سورة ص، آية ٢٩.

(٦٥)-سورة فرقان، آية ١.

(٦٦)-سورة اسراء، آية ١٠٦.

(٦٧)-سورة فرقان، آية ٣٢.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library